

چین در تعامل باشم، تعاملی که سازنده باشد، تفاوت‌هایمان را مدیریت کند و فرصت‌های همکاری را به حداکثر برساند. من بارها تکرار کرده‌ام که باور دارم رشد چین به نفع آمریکا است». شاید انتظار می‌رفت که رونمایی وزیر امور خارجه، هیلاری کلینتون، از طرح «چرخش به آسیا» در سال ۲۰۱۱ به معنای فاصله گرفتن از سیاست تعامل به سمت محدودسازی باشد، اما چنین نبود. کلینتون یک تعامل‌کننده متعهد بود و سیاست خارجی‌اش، که از چرخش دم می‌زد، مملو از حمایت لیبرالیستی از بازارهای آزاد بود. وی نوشت که «یک چین در حال رشد برای آمریکا مفید است». به علاوه، به جز اعزام ۲۵۰۰ عضو نیروی دریایی به استرالیا، هیچ اقدام معنی‌داری به منظور یک راهبرد محدودسازی جدی انجام نشد. در میان کسب‌وکارهای آمریکا نیز حمایت از سیاست تعاملی با چین عمیق و وسیع بود. به طوری که به چین به چشم یک پایگاه تولیدی و یک بازار گول‌آسا نگریسته می‌شد که بیش از یک میلیارد مشتری بالقوه داشت. گروه‌های تجاری مثل اتاق بازرگانی ایالات متحده، کنفرانس کسب‌وکار و اتحادیه ملی تولیدکنندگان آمریکا را به کار بستند تا چین را وارد سازمان تجارت جهانی کنند، آنچه که توماس دانهو، رئیس وقت اتاق بازرگانی، «طوفان لابی‌گری بی‌وقفه» نامید. رسانه‌های پیشرو، از جمله هیئت‌های تحریریه در وال استریت ژورنال، نیویورک تایمز و واشنگتن پست از تعامل استقبال کردند. توماس فریدمن از زبان خیلی‌ها در آمریکا سخن گفت و نوشت: «به مرور زمان، رهبران چین بدون تن دادن به نهادهایی که در کنار بازارهای آزاد قرار دارند - از یک کمیسیون مؤثر بورس و اوراق بهادار گرفته تا مطبوعات آزاد و مسئولیت‌پذیر تحت پشتیبانی قانون - نخواهند توانست که بازارهای آزاد در حال انفجارشان را مدیریت و رصد کنند، یا از فریب خوردن بازیگران خرد و متعاقب آن شورش علیه دولت جلوگیری نمایند».

تعامل‌گرایی در آکادمی‌ها هم محبوب بود. تعداد کارشناسان حوزه چین یا متخصصان روابط بین‌الملل، که عقلانی بودن کمک به قدرتمندتر شدن پکن را زیر سؤال بردند، زیاد نبود. و شاید بهترین نشان دهنده تعهد بالای دستگاه سیاست خارجی به سیاست تعامل این بود که زیگنیو برژینسکی و هنری کیسینجر، جنگ طلبان دمکرات و جمهوری خواه دوره جنگ سرد، از این استراتژی حمایت کردند.

مدافعان سیاست تعاملی ادعا می‌کنند که سیاستشان احتمال شکست را در نظر دارد. اولین بار، کلینتون بود که در سال ۲۰۰۰ اعتراف کرد که «نمی‌دانیم این مسیر به کجا منتهی می‌شود»، و جورج واکر بوش همان سال گفت «هیچ ضمانتی وجود ندارد» اما تردیدهایی از این دست، همچنان انگشت شمار بودند. مهم‌تر آنکه، هیچ‌کدام از حامیان تعامل‌گرایی، عواقب این سیاست را پیش‌بینی نکردند. آن‌ها معتقد بودند که اگر چین دمکراتیک نشود، صرفاً کشوری ناتوان خواهد بود. به نظر می‌رسید این احتمال، که چین قدرتمندتر خواهد شد درحالی‌که درجه اقتدارگرایی‌اش کمتر نمی‌شود، وارد محاسباتشان نشده بود. و از همه بدتر اینکه آن‌ها باور داشتند که سیاست واقع‌گرایی، تفکری منسوخ است.

برخی تعامل‌گرایان اکنون ادعا می‌کنند که ایالات متحده از پیگیری متعهدانه سیاست تعامل، شانه خالی کرد و همزمان با سیاست تعاملی، سیاست محدودسازی چین را برای سناریویی که در آن، دوستی با چین به بن‌بست بخورد، پیش برد. جوزف نای که طی دولت کلینتون در پنتاگون خدمت می‌کرد در سال ۲۰۱۸ این‌گونه نوشت: «صرفاً برای حفظ امنیت [...] ما یک سیاست ضمانتی ایجاد کردیم برای روزی که این مسیر با شکست مواجه شود». این ادعا با اظهارات مکرر سیاست‌گذاران